

توضیح دهد. اما خورده شدن و زوال دولت همان طور که اشاره کردم، فقط محدود به اقتصاد یا قوه مجریه نیست، بلکه در سایر نهادهای دولت یعنی قوای مقننه و قضائیه هم دیده می شود. نکته دیگر اینکه روند اضمحلال دولت فقط منحصر به ۳۰ سال اخیر نیست. نولیبرالیسم فقط ۳۰ سال اخیر را مورد نقد قرار می دهد، در حالی که اگر دولت گرایانی مثل بازرگان و بنی صدر و موسوی را استثنای کنیم، غلبه بویژه از اواخر دهه ۶۰ به بعد با ضدیت با دولت بوده است. افول سیاست های رفاهی دولت را نیز به نظر من باید در همین راستا تحلیل کرد.

اما نکته مهم این است که هر چند شاهد عقب نشینی دولت هستیم، اما این عقب نشینی به معنای تضعیف همزمان حاکمیت نیست. اتفاقاً برعکس، به معنای تقویت همزمان حاکمیت است. به معنای دیگر، به هر میزان که از سازوکارهای رفاهی عقب کشیدیم، به همان میزان بر سازوکارهای حاکمیتی افزوده شد. به همین دلیل می بینیم که بر بودجه های برخی نهادها هر روز اضافه می شود، اما در مقابل بودجه سازمان ها و برنامه های دولتی - مثلاً آموزش و پرورش، مقننه، محیط زیست، ورزش، فرهنگ و غیره - هر روز کوچک تر می شود. این بدان معنا است که دولت روز به روز بیشتر در حال حذف یا خورده شدن است. اگر همین امروز دولت روحانی را حذف کنید، اتفاق چندانی نمی افتد، گویی دولتی که از دل انتخابات ۹۶ بیرون آمد، آنقدر کوچک و بی خاصیت شده و آب رفته است که حتی نمی توان دیگر آن را دولت خواند. به همین دلیل به نظر من ما امروز با بحران دولت یا بحران زوال دولت روبه رو هستیم.

#### ■ شما دلایل این فرآیند را چه می دانید؟

در مورد مجریه، پاسخ ساده است: تضعیف مجریه در واقع تضعیف جمهوریت است که همیشه مدنظر اقتدارگرایان بوده. اما تضعیف دولت در مجموع دو هدف همزمان را دنبال کرده: نخست، تضعیف جامعه که به معنای به حداقل رساندن ظرفیت اعتراض و جلوگیری از ایجاد هر نوع آلترناتیو دیگری برای وضعیت فعلی است. و دوم، از بین بردن سازماندهی و شفافیت و برنامه ریزی به منظور تقویت حاکمیت. برای مثال سازمان برنامه و بودجه در دولت آقای احمدی نژاد به این دلیل منحل شد تا روند تخصیص بودجه و پیگیری آنها مشخص نباشد. در کل بویژه سیاست های آن دوره از یک سو معطوف به تحکیم حاکمیت و از سوی دیگر تضعیف جامعه بود به نحوی که دیگر نتواند در برابر حاکمیت قد

علم کند. یکی از ارکان آن دولت از بین بردن و تضعیف حتی المقدور state بود. این کار نه فقط به هیأتی شدن دولت و تضعیف سازماندهی و عقل دولت منجر شد، بلکه با عقب کشیدن دولت از سیاست های رفاهی و به حال خود رها کردن جامعه به تضعیف آن هم انجامید. متأسفانه بسیاری از تکنوکرات ها هم با شعار کوچک سازی دولت که بعد از جنگ سر زبان ها افتاد، همراهی کردند. اما متوجه نبودند که وقتی دولت تحلیل برود، شاهد شکل گیری و قدرتمند شدن جامعه و خودمختار شدنش نخواهیم بود، بلکه با زوال دولت، شاهد تضعیف جامعه هستیم و این خود به معنای آشوب های اجتماعی گسترده و از هم پاشیدگی است. از این رو معتقدم ترمیم و بازسازی دولت یکی از روندهایی است که باید در دستور کار قرار بگیرد. نکته آخر اینکه من «نولیبرالیسم» را درون این روند قرار می دهم و آن را به زبان سیاسی ترجمه می کنم، چون معتقدم بحران به هیچ رو صرفاً اقتصادی نیست.

#### ■ بنابراین شما معتقدید که مسأله مردم نه فقط گسترش سیاست های رفاهی دولت و بازگشت آن ها، که اساساً بازگشت خود دولت به جایگاه اصلی خود است.

بله. اگر بحران زوال دولت را جدی بگیریم، می بینیم که بخش عمده جامعه دارد به غیبت دولت واکنش نشان می دهد و به نظر من بحق هم هست. مردم به وضعیت معیشتی خود یا از بین رفتن یا رانه ها اعتراض دارند، اما مسأله اصلی آنان به حال خود رهاشدگی است که آن را به صورت غیبت دولت در زندگی شخصی و اجتماعی خود و همزمان پیشروی حاکمیت، می فهمند. این وضعیت، بسیار خطرناک است، زیرا می تواند بحران های اجتماعی فراگیری را ایجاد کند.

اما مسأله کلیدی این است که به جای اصلاح این فرآیند، حاکمیت از این اعتراضات برای نیرومند کردن خود تلاش می کند. کما اینکه در اعتراضات اوایل دهه ۷۰ نیز به جای اینکه در پاسخ به اعتراضات، به حاشیه نشین ها رسیدگی شود، نیروهای انتظامی و امنیتی تقویت شدند، نیروی نوپوش شکل گرفت، یعنی پس از هر بحران اجتماعی، به جای رسیدگی به ریشه های آن، آن بحران خود به سکویی برای تقویت سازوکارهای حاکمیتی تبدیل می شود که همان طور که اشاره کردم، سازوکارهای دولتی را بیشتر به حاشیه می برد و آنها را در خود حل می کند. در اعتراضات ۹۶ هم شاهد گسترش سازوکارهای امنیتی، قضایی وایدئولوژیک بودیم که نتیجه اش را در برخورد با اعتراضات آبان ۹۸ شاهد بودیم. یعنی در مجموع، در پس هر اعتراضی به جای پاسخگویی، ابزارهای قهریه و ایدئولوژیک تقویت می شوند.

#### ■ شما فرآیند زوال دولت در ایران را ذیل مفهوم نولیبرالیسم صورت بندی کردید، اما شواهد تاریخی نشان می دهد این یک فرآیند یا خصلت تاریخی ما است. فکر نمی کنید که با تکیه بر شواهد تاریخی کشور ما، می توان مسأله تمرکز اقتدار و زوال دولت را به عنوان یک پدیده تاریخی در ایران فهم کرد و دیدگاه یا نظریه ای خاص آن ارائه داد؟

خیر، من نولیبرالیسم را در ذیل زوال دولت قرار دادم، نه برعکس. بگذارید این مسأله را با مفهوم عقل دولت توضیح بدهم. مفهوم عقل دولت نخستین بار از سوی یک فیلسوف ایتالیایی به نام «جووانی بوترو» مطرح شد. برخلاف ماکیاوولی که سیاست را بر مبنای مکر و حيله می فهمید، بوترو معتقد بود دولت باید از رهگذر قدرتمندی اقتصادی اتباع مشروعیت کسب کند. او قدرتمندی اقتصادی را به عقل دولت تعبیر می کرد و معتقد بود به همین معنا دولت نباید از قانون تخطی کند، زیرا توجیه یا مشروعیت وجود دولت بواسطه این است که شهروان را با عقل دولت حکومت کند و عقل دولت باعث می شود تا شهروندان از نظر اقتصادی قدرتمند شده و به این اعتبار دولت مشروعیت یابد. همچنین عقل دولت مستلزم این است که یک سازوکار قانونی وجود داشته باشد. اما امروز شاهد شکل گیری نهاد های موازی ای هستیم که برای خود قانون وضع می کنند. می خواهم بگویم گنجاندن این وضعیت صرفاً در قالب نولیبرالیسم، به آن سرو شکل و سامانی را نسبت می دهد که فاقد آن است. باید این پی سروسامانی را نیز در تحلیل مد نظر داشته باشیم. دولت در ایران صرفاً عقب ننشسته، بلکه دولت خورده شده و نهاد های آن فلج شده و از کار افتاده اند. نمی توان این وضعیت را صرفاً با نولیبرالیسم توضیح داد.

همچنین موافق نیستم که زوال دولت را بشود صرفاً یک پدیده تاریخی دانست، بلکه معتقدم سیاستگذاری های دهه های اخیر در این روند تأثیر زیادی داشته است. دلیل آن این است که نظام اسلامی کردن نمی توانست بدون دولت، در هیچ کجای جهان از جمله در ایران پیش برود. به تعبیر دیگر در دوره قاجار یا پهلوی اول نمی توانستیم شاهد اسلامی شدن باشیم، بلکه اساساً بعد از شکل گیری نهاد دولت شاهد این فرآیند هستیم. اسلامگرایان پس از انقلاب، بخت آن را پیدا کردند تا پروژه خود را روی نهاد دولت مستقر موجود استوار کنند. یعنی جمهوری اسلامی با تسخیر دولتی ممکن شد که از پهلوی به ارث برد. اما در نظام جدید به محض سوار شدن بر دولت، تلاش شد آن نردبان برداشته شود تا کس دیگری نتواند از آن استفاده کند. یعنی با سوار شدن بر سازوکارهای به ارث رسیده از دولت پهلوی حالا سعی بر آن بود که آن سازوکارهای قبلی به نحوی از بین بروند تا حفظ وضع موجود را تضمین کنند. نمونه بسیار خوب آن، بازتفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی و